جلسه 297

یکشنبه 20/11/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تقریب سومی بود که برای مسلک ثالث تزاحم مطرح شده بود که مرحوم آقای صدر و همینطور استاد ما می فرمودند، که عقل همانطور که کشف می کند خطاب تکلیف مشروط به قدرت هست، کشف می کند که خطاب تکلیف مشروط است به عدم صرف قدرت در امتثال مزاحم اهم یا مساوی. اگر ما امتثال کردیم مزاحم اهم یا مساوی را، شرط وجوب خطاب دیگر محقق نیست و وجوب آن فعلی نمی شود.

بحث در برهانی بود که مرحوم آقای صدر آورد، فرمود عقل می گوید بقاء وجوب واجب در حال اشتغال به اهم یا مساوی محال است. چون مثلا من در حال اشتغال به انقاذ غریق هستم، مزاحم با نماز است، صل اگر وجوبش باقی باشد، اگر بدون داعی تحریک باشد که این وجوب نیست بلکه وجوب صوری است. اگر به داعی تحریک باشد، معقول نیست که بخواهد امر به نماز در این حال به داعی این باشد که ما را تحریک کند که از انقاذ غریق چشم پوشی کنیم و به دنبال نماز برویم که واجب غیر اهم است، واجب مهم است.

در جواب از این فرمایش ما عرض می کنیم این مطلب مبتنی بر این است که ما قائل بشویم حقیقت وجوب این است که در خصوص این واقعه داعی تحریک داشته باشد. اگر ما معتقد شدیم که شرط وجوب داعی تحریک است در خصوص مورد، اشکال وارد است. قبول داریم داعی تحریک ندارد وجوب نماز نسبت به این حال تزاحم با واجب اهم. اما اشکال ما این است که به چه دلیل وجوب متقوم است به داعی تحریک فی خصوص الواقعة؟. ما مواردی داریم که در خصوص واقعه داعی تحریک معقول نیست. مثل دوران امر بین المحذورین مع تساوی الوجوب و الحرمة احتمالا و محتملا. ما احتمال می دهیم این فعل واجب باشد و احتمال میدهیم حرام باشد، و احتمال هر دو مساوی است، محتمل هم مساوی است. آن حکم واقعی که مثلا وجوب این فعل است معقول نیست در اینجا داعی تحریک داشته باشد. چون احتمال وجوب پنجاه درصد، احتمال حرمت هم پنجاه درصد، مرتبه وجوب محتمل با مرتبه حرمت محتمله هم یکی است، فرقی نمی کنند. پس بقاء وجوب این فعل چه اثری دارد. یعنی اگر ما احتمال وجوب که می دهیم این وجوب علی تقدیر ثبوته اهم است، خب این منشأ می شود که ما احتیاط بکنیم و این فعل را انجام بدهیم. چون اگر واجب باشد ملاک وجوبش بیشتر است ومهم است. اما اگر فرض کنید که اگر وجوب هم باشد ملاکش با ملاک حرمت یکی است و شدت و ضعف ندارند، احتمال وجوب و احتمال حرمت هم که هر دو پنجاه درصد بود. خب حفظ وجوب واقعی این فعل داعی تحریک ندارد. اینجا مولا تحریک الی اتیان الفعل محال است داشته باشد، چون امکان انبعاث برای این مکلف نیست. مکلفی که هیچ بین فعل و ترک امتیازی نمی بیند، چطور انبعاث مولوی پیدا کند نحو الفعل. یا در جائی که اماره قائم شد بر وجوب یک فعل ولی واقعا آن فعل حرام است. حرمت واقعیه این فعل داعی تحریک نمی تواند داشته باشد نحو ترک هذا الفعل. یعنی مولا می گوید اماره بر وجوب این فعل را مخالفت کن، چون واقعا احتمال میدهی این فعل حرام باشد؟ مثل اینکه در ضمن عقد لازم شرط کرده باشند که شما سیگار بکشید، خب شبهه حرمت شرب تتن هست. و واقعا فرض کنید سیگار کشیدن حرام. اما طبق امارات شرعیه یا طبق اصول عملیه که حساب می کنیم در این حال سیگار کشیدن بر شما طبق شرط ضمن العقد شد واجب. آن تحریم واقعی شرب تتن در اینجا داعی تحریک دارد نحو الاجتناب عن شرب التتن؟ قطعا ندارد. یا اماره بر حرمت واجب واقعی. وجوب واقعی داعی تحریک دارد؟ نخیر.

مرحوم آقای صدر فرموده است: ما معتقدیم که روح تکلیف داعی تحریک است علی تقدیر الوصول. یعنی چه؟ یعنی یک قضیه شرطیه که لو وصل لکان محرکا نحو الفعل. در این مثالهایی که ما زدیم این قضیه شرطیه صادق است، لو وصل الحکم الواقعی لکان محرکا نحو الفعل. البته محرک اجباری نیست، لو وصل لکان محرکا نحو الفعل إذا کان المکلف منقادا. این قضیه شرطیه که إذا وصل الی المکلف و کان المکلف منقادا لکان محرکا له، این قضیه شرطیه هر کجا صادق بود روح وجوب محفوظ است.

سؤال وجواب: وجوب به عنوان یک اعتبار که حالت صوری دارد. حقیقت وجوب داعی تحریک است به نحو قضیه شرطیه.

ولذا مرحوم آقای صدر فرموده است: حتی در ناسی حقیقت وجوب هست، حقیقت تکلیف هست. چرا؟ برای اینکه قضیه شرطیه صادق است که لو وصل الی المکلف و کان بصدد الانقیاد لکان محرکا له. تعبیر می کنند محرکیت علی تقدیر الوصول و الانقیاد. اما در بحث تکلیف به غیر مقدور که باب تزاحم از شعب آن هست، علی تقدیر الوصول و الانقیاد هم باز تکلیف محرک نیست. چرا؟ برای اینکه مکلف قادر نیست. در باب تزاحم خب فرض این است که به مکلف هر دو خطاب متزاحم رسید، صل، أنقذ الغریق. و مکلف هم به صدد انقیاد هست. ولی محال است که هم امر به نماز محرک باشد نحو الصلاة و هم امر به انقاذ غریق.

ولذا آقای صدر می گوید چون حقیقت وجوب این است که به داعی تحریک علی تقدیر الوصول والانقیاد باشد، تکلیف جاهل صحیح است، تکلیف ناسی صحیح است. تکلیف معتقد به خلاف صحیح است. چون قضیه شرطیه صادق است که لو وصل یعنی لو زال جهله، لو زال نسیانه، لو زال جهله المرکب و اعتقاده بالخلاف لکان محرکا له. اما در عاجز یا در باب تزاحم که یک شعبه ای از شعب عجز است عجز عن الجمع بین الامتثالین است این حقیقت وجوب نیست.

اقول: ما اشکالمان به مرحوم آقای صدر این است که چه برهانی دارید که حقیقت وجوب این قضیه شرطیه است که لو وصل الی المکلف و کان المکلف منقادا لکان محرکا له نحو الفعل؟ بیائید توسعه بدهید در این قضیه شرطیه، بگوئید: لو وصل الی المکلف و کان المکلف منقادا ولم یشتغل بامتثال تکلیف مزاحم اهم أو مساو لکان محرکا له. این قضیه شرطیه اینطور باشد. خب این قضیه شرطیه صادق است حتی در باب تزاحم. قضیه شرطیه صادق است. مثل إذا طلعت الشمس فالنهار موجود حتی در زمان عدم طلوع شمس هم صادق است. اینجا هم من که رفتم سراغ انقاذ غریق، باز صادق است بر وجوب نماز این قضیه شرطیه که لو وصل و کان المکلف منقادا ولم یشتغل بامتثال تکلیف أهم أو مساو لکان محرکا له.

دلیل ما بر این مطلب این است که اطلاق خطاب صلّ رفض می کند تقیید آقای صدر را. اطلاق خطاب صلّ می گوید وجوب نماز در همه احوال هست حتی در این حال تزاحم. اگر استهجان عقلائی داشت بقاء اطلاق وجوب نماز، حق با آقای صدر بود مجبور بودیم تقیید بزنیم. اگر استهجان عقلی داشت حق داشت آقای صدر بگوید تقیید بزنیم. اما وقتی در بین عقلاء وقتی تزاحم در می گیرد خود عقلاء تعبیر می کنند و می گویند یک قانون را فدای قانون دیگر بکن. مجبوری یکی از این دو قانون را مخالفت کنی. بالاخره چاری ای نیست باید یکی از این دو قانون فدا بشود. این یعنی چه؟ یعنی ارتکاز عقلاء می گوید هر دو قانون فعلی است. هیچ تبصره ای نخورده است، فرض این است که مقنین مطلق گفته اند. مولای عرفی گفت هر روز باید از چشمه آب بیاوری و هر روز باید نان بخری. حالا یک روز نمی توانم هر دو کار را انجام بدهم، می گوید یکی از دستورهای مولا را مجبورم مخالفت کنم. هر دو را نمی توانم امتثال کنم. خب این ارتکاز عقلائی است، نشان می دهد که در ارتکاز عقلاء هر دو وجوب فعلی است. الان دو تا دستور مولا امروز فعلی است. چون در خصوص امروز که مولا دستور نداد با التفات به فرض تزاحم. دو تا اطلاق هست.

سؤال وجواب: التفات تفصیلی به خصوصیات معتبر نیست. آن چیزی که در قانونگذاری لازم است التفات اجمالی است. التفات تفصیلی هم اگر پیدا کند به باب تزاحم، مولا می گوید من که برای خصوص تزاحم قانون جعل نمی کنم. من یک قانون عام دارم که باید بندگان من هر روز از چشمه آب بیاورند. یک قانون دیگرم هم این است که باید هر روز نان بخرند. من دو قانون مطلق دارم. حالا اگر یک روزی تزاحم پیدا شد من که عقاب نمی کنم. عقاب این مکلف قبیح است اگر صرف قدرت بکند در واجب اهم یا مساوی. ولی من چرا قانونم را تقیید کنم.

اگر شما می گوئید بقاء اطلاق تکلیف لغو است. خب این را که خود آقای صدر هم جواب داده، گفته اطلاق وحتی عموم عملیه زائده ای ندارد که از نظر عرف بگویند لغو است. اگر بنا بود مشکل لغویت باشد باید تکلیف ناسی را هم بگوید لغو است. تکلیف معتقد به خلاف را هم باید بگوید لغو است، کما اینکه آقای خوئی ره گفته لغو است، اما آقای صدر جواب داد و جواب درستی هم داد گفت لا معونة زائدة فی الاطلاق. حالا آقای صدر تعبیرش این بود که اطلاق امری عدمی است، اطلاق عدم التقیید است. ما اینجور نمی گوئیم. ما می گوئیم حتی عموم نیاز به عملیه زائده ندارد. رئیس کشور می آید در روز عید غدیر از یک زایشگاهی دیدن می کند. بعد می گویند بخاطر این روز ما از همه اولیاء این اطفال اجازه گرفته ایم شما نام گذاری کن. می گوید نام این نوزادهای پسر را علی گذاشتم. این می شود وضع عام موضوع له خاص. خطاب شرعی مطلق و عام از قبیل وضع عام موضوع له خاص است. یعنی یک عنوان عامی است که انحلالی است. حالا اگر به این رئیس کشور بگویند این دو نوزاد که می بینی اینها تا یک ساعت دیگر می میرند و اسم گذاری برای اینها هیچ فائده ای ندارد. آیا می گوید برای اینها اسم نمی گذارم؟ نه، می گوید مگر من می خواهم چکار کنم؟ مگر من می خواهم بیایم سر این نوزادها بگویم سمیته علیا، بعد بروم سراغ نوزاد دوم بگویم سمیته علیا؟ نه. سمیت کل مولود مذکر فی هذا الیوم فی هذا المستشفی باسم علی. کجا لغو است. اگر بخواهید بحث لغویت را پیش بکشید، تمام آن مثالهایی که زدیم مثل مثل دوران امر بین المحذورین و امثال آن باید ملتزم بشوید که تکلیف نیست چون لغو است. این قابل التزام نیست. پس بحث لغویت را مطرح نکنید. لغو نیست. اطلاق و عموم مؤونه زائده ندارد.

می ماند بحث عقلائی. غیر از بحث لغویت عقلاء روح وجوب را تحریک بالفعل نمی دانند. روح وجوب را تحریک علی تقدیر الوصول نمی دانند. بلکه روح وجوب را تحریک علی تقدیر الوصول و علی تقدیر عدم الاشتغال بواجب أهم أو مساوی می دانند. شاهدش این است که در باب تزاحم ارتکاز عقلاء این است که هر دو امر مولا هست، باید یکی از آنها را انجام ندهیم برای حفظ دیگری.

وبعبارة اخری، داعی از جعل تکلیف این است که محرک باشد فی اطار حکم العقل بلزوم الامتثال. همین. محرک باشد در چارچوب حکم عقل به لزوم امتثال. وچارچوب حکم عقل به لزوم امتثال در باب تزاحم مشخص است. بیشتر از این ما دلیل نداریم.

ولذا به نظر ما مقتضای قاعده این است که این مسلک سوم درست نیست. چرا؟ برای اینکه ما پذیرفتیم و قبول داریم و بعدا هم خواهیم گفت که امر به اهم رافع قدرت عرفیه بر مهم است. اگر در خطاب بیاید إذا قدرت فصل، انقاذ غریق وقتی واجب شد عرفا می گویند تو قادر بر نماز نیستی. ما این را قبول داریم. مثل آقای صدر وآقای تبریزی نیستیم که بگوئیم إذا قدرت فصل یعنی قدرت تکوینیه بر ذات نماز. نه، قدرت عرفیه با امتثال امر به اهم هم صدق نمی کند. کسی که امر به اهم دارد تا مادامی که عصیان نکند آن را، عرفا نمی گویند قادر بر مهم است. ولی در عمده خطابات شرعیه که نیامده إذا قدرت. یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة را وجهی ندارد تقیید بزنیم به قدرت عرفیه. نه، فوقش اگر انصرافی باشد انصراف دارد از آنجایی که من قدرت تکوینیه ندارم بر ذات نماز. اما قدرت بر جمع بین نماز و بین انقاذ غریق ندارم چه وجهی دارد که یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة را از اینجا منصرف بدانیم؟ عرف که منصرف نمی داند. ما هم که عقلمان مطلب زائدی نمی گوید تا بگوئیم مثل مرحوم آقای میلانی می فرمود عرف بی سواد و عرف را با بی سواد بودن تخطئه می کرد، ما می گوئیم اتفاقا اصل این است که در این موارد تابع عرف بی سواد بشویم. مگر اینکه عقل خلاف عرف بی سواد حرفی بزند و نتوانیم توجیه کنیم، اینجا جز پذیرش حکم عقل چاره ای نیست. خطاب عام است و همین عرفهای بی سواد هم قانون تصویب می کنند، امر و نهی می کنند. از آنها سؤال کنید همچنین تقییدهایی حتی در ارتکازشان هم نیست که تقیید به عدم صرف قدرت به واجب اهم یا مساوی. اصلا می گوید دو تا دستور است من باید این دستور مهمتر را انجام بدهم این دستور غیر مهم را ترک کنم فدا کنم این قانون را بخاطر آن قانون مهمتر. از چراغ قرمز عبور می کند چون بیماری در ماشین هست دارد فوت می کند. پلیس می گوید چرا از چراغ قرمز عبور کردی؟ چرا خلاف کردی؟ می گوید مریض بداحوال دارم. آیا می گوید قانون شامل تو نمی شود؟ نه، می گوید شامل تو می شود ولی اشکال ندارد برو. این عذور است. عرف این را می گوید.

ولذا به نظر ما این مسلک سوم مسلک درستی نیست علی القاعده.

سؤال وجواب: قانونم اهم است. من داعی تحریک در آن مورد تزاحم نحو المهم ندارد که بگویم اهم را ترک کن مهم را بیاور. داعی تحریک در خصوص واقعه ندارم. مثل اینکه در مورد جاهل قاصر حتی آن جایی که حکم ظاهری تنجیزی بر خلاف ندارد، شرب تتن واقعا حرام است اصل برائت جاری کردید، نسبت به شما داعی تحریک لزومی ندارد. اگر داعی تحریک لزومی داشت که با ترخیص در ارتکاب شرب تتن فی حال الشک سازگار نبود. اما روح وجوب داعی تحریک لزومی فعلی نیست.

اینجا هم همینطور است. داعی تحریک دارد علی تقدیر الوصول وعدم الاشتغال بواجب اهم أو مساو.

و دیروز عرض کردم، حالا یک وقت می گوئید مقید لبی منفصل، می گوئید مردم متوجه نیستند ما می نشینیم بررسی می کنیم عقل می گوید باید قید بزنیم همانطوری که محقق عراقی در اصل اشتراط تکلیف به قدرت می گوید مقید لبی منفصل است. اما مرحوم آقای صدر می گوید تقید تکلیف نه تنها به قدرت، به مقید لبی متصله، بلکه اشتراط وجوب به عدم صرف قدرت در واجب اهم یا مساوی هم به مقید لبی متصل است. یعنی این حرفی که ما می زنیم. واضح و بدیهی است. به قول آقای سیستانی فرمود اگر این مطلب بدیهی است پس چرا بعض اعاظم قبول ندارند؟ مقصودش امام قده است. بالاخره این یک منبهی هست. مسأله ای که در تهذیب الاصول قبول ندارند، در منتقی الاصول قبول ندارند. البته نمی خواهم این را دلیل قلمداد کنم، اما از باب اقناع خصم که بالاخره معلوم می شود همچنین بدیهی هم نیست.

البته ما قبول داریم که این مسلک سوم با توجه به خطابات شرعیه مسلک درستی است. نه با مقید لبی متصل یا به مقید لبی منفصل. نه، با مقید لفظی منفصل. چطور؟

ما می گوئیم ادله ای که داریم لا یکلف الله نفسا الا وسعها، ظاهرش این است که تکلیف مشروط به قدرت است. ما من شیء محرم الا و قد احله الله لمن اضطر الیه. ما قبلا گفتیم در موثقه سماعه تطبیق کرد این حدیث را بر ترک واجب. ولذا محرم در این حدیث هم شامل محرم می شود و هم شامل ترک واجب. در موثقه سماعه در کتاب الصلاة ابواب القیام فرمود: شخصی بخاطر بیماری چشم مجبور است نماز خوابیده بخواند، حضرت فرمود: ما من شیء محرم الا و قد احله الله لمن اضطر الیه. حضرت بر ترک واجب تطبیق کرد عنوان محرم را. و عرفا هم همینطور است، عرفا هم می گویند نماز را ترک کردی گناه است حرام است.

یا آیه شریفه "ما جعل علیکم فی الدین من حرج". جعل نکرد. خب اینها ظاهرش این است که تکلیف غیر مقدور و تکلیف حرجی نداریم. و اطلاق دارد شامل می شود چه ذات فعل غیر مقدور و حرجی باشد، یا جمع بین الفعلین غیر مقدور و حرجی باشد. اطلاق دارد.

وشاهد بر این عرض ما این است که اگر این آیات وروایات اطلاق نداشت من از شما سؤالی می کنم جواب بدهید: اگر نان خریدن و آب آوردن در فرض تزاحم حرجی بود بر شما که بینهما جمع بشود. مقدور است ولی باید اینقدر بدوید به چشمه بعد هم آب را برداشتید آنقدر تند بدوی تا به نانوائی برسی که نانوائی نبندد. مشقت شدیده است لا تتحمل عادة. اگر نبود شمول آیه ما جعل علیکم فی الدین من حرج، عقل به تو می گفت باید تحمل حرج بکنی. اگر بنا است که تزاحم فقط حکم عقل است در مرحله امتثال، ما این مسلک سوم را نپذیریم، آنوقت باید بگوئیم شما تحمل حرج کن. اما آیه "ما جعل علیکم فی الدین من حرج" می گوید نخیر، شما تکلیف نداری بطور مطلق هم به آب آوردن و هم به نان خریدن در این حال.

پس این مقید لفظی منفصل ما را به این مسلک سوم می کشاند، ولو خودمان از نظر عرفی و عقلائی قبول نداریم که این مسلک سوم متعین است. این مسلک سوم خلاف اطلاق ادله تکالیف است. ولی وقتی مقید لفظی منفصل داریم علی الرأس والعین. وقتی بنا شد جمع بین الامتثالین حرجی شد لا حرج اطلاق تکلیف را برداشت، بالاولویة اگر جمع بین الامتثالین غیر مقدور باشد تکلیف برداشته می شود.

سؤال وجواب: آن کسی هم که غسل می کند با آب سرد حرجی است باید غسل کند. چون خداوند به اینکه نگفته غسل کن. بلکه بطور مطلق گفته "إن کنتم جنبا فاطهروا". "ما جعل علیکم فی الدین من حرج" اتفاقا آقایان می گویند قدر متیقن این است که حاکم است بر عمومات واطلاقات تکالیف. می گوید اگر از اطلاق تکلیف حرج لازم آمد من اطلاق تکلیف را قیچی می کنم.

ولذا از این به بعد وقتی این ادله را می بینیم به حضرت امام قده اشکال می کنیم. می گوئیم شما با تقید تکلیف حتی به قدرت مخالفید. می گوئید تکلیف شامل عاجز هم می شود. خطاب قانونی است که توضیح خواهیم داد. تا چه برسد به اینکه خطاب تکلیف فرض تزاحم را بخواهد بگیرد که مسلم می گیرد، چون بدتر از تکلیف به غیر مقدور که نیست. بابا قادر نیستی بر انقاذ غریق باز خطاب أنقذ الغریق شامل می شود. حالا اگر قادر بر انقاذ غریق هستی ولی قادر بر جمع بین الانقاذ والصلاة نیستی، به طریق اولی خطاب تکلیف شاملت می شود. می گوئیم حضرت امام! حالا با شما بحث داریم بماند بعد، ولی اجمالا خدمت شما عرض کنیم که شما با این ادله شرعیه چکار می کنید؟ اصرار دارید که عاجز مکلف است فقط معاقب نیست. خب قرآن می گوید لا یکلف الله نفسا الا وسعها. حالا رفع عن امتی ما لایطیقون را ممکن است امام توجیه بکند بگوید بر بیش از رفع مؤاخذه دلالت نمی کند، که ما هم قبول داریم. اما لا یکلف الله نفسا الا وسعها را توجیه کنیم که أی لایعاقب الله نفسا الا وسعها. لا یعاقب الله نفسا الا وسعها که خیلی معنای بدی دارد. معنایش این است که بیش از حد تحمل افراد به آنها کتک نمی زنیم. یعنی آدمها را می آوریم ببینیم چقدر تحمل دارند، اگر چاق هستند زیاد کتکشان می زنیم و اگر لاغر هستند کم کتکشان می زنیم. اینکه نیست. لا یکلف الله یعنی لا یوقع الله فی کلفة.

سؤال وجواب: "لینقفق ذو سعة من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله لا یکلف الله نفسا الا وسعها" چه ربطی به عقاب دارد؟ این امر است، " من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله" یا "لینقفق ذو سعة من سعته" بحث تکلیف است بعد فرمود لایکلف الله نفسا الا وسعها. یا ما من محرم الا و قد احله الله لمن اضطر الیه را بگوئیم احله الله أی لا یعاقب الله، یا ما جعل علیکم فی الدین من حرج را بگوئیم أی لا یعاقبکم، اینها دیگر عرفان است نه فقه. در عرفان توجیه بکن. اما در فقه تابع ظهوریم، از این ظهور که ما نمی توانیم رفع ید کنیم.

سؤال وجواب: اگر می خواهید از امام قده دفاع کنید ایشان می گوید حتی عاجز هم تکلیف دارد، می گوئیم پس آن آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها چه می خواهد بگوید؟ اگر می گوئید عقلاء در باب تزاحم می گویند ما تکلیف قائلیم، خب عقلاء تکلیف قائلند فقط عقاب را رفع می کنند، ولی مخالف این نیستند که یک مولایی بیاید خطابش را هم تبصره بزند که بگویند حالا که خطاب ما تبصره ندارد پس تو هم تبصره نزن. این دیگر نشد ارتکاز عقلاء بلکه شد دیکتاتوری عقلاء. خب عقلاء این تقیید را در باب تزاحم ندارند اما جلو تقیید شارع را که نمی گیرند. شارع هم ظاهر خطابش این است که تقیید زده است.

پس ما این مسلک سوم را با این توضیح می پذیریم و به نظر ما هیچ مشکلی ندارد. ما این را در بحث تعارض هم عرض کردیم. اینجا من در بحث ترتب تقریرات آقای سیستانی را که نگاه می کردم، چون ما در بحث تعارض به ایشان اشکال کردیم که شما با این ادله شرعیه چه می کنید. شما که گفتید تزاحم مربوط است به حکم عقل در مرحله امتثال (که مسلک رابع است که الان می آید) خب با ادله شرعیه شما چه می کنید؟ اما در بحث ترتب نگاه می کردم به تقریر بحث ایشان، دیدم در آخر گفته اند این حرفهای ما علی القاعده بود والا با توجه به این ادله شرعیه ما تقید خطاب تکلیف را می پذیریم. حالا چون مقید منفصل است ممکن است بگویند عقلائی هم هست. اگر خود خطاب تکلیف از اول مقید بود به قدرت تامه، به نظر ایشان غیر عقلائی بود. اما چون خطاب منفصل است ولو به نحو نتیجة التقیید، این غیر عقلائی نیست. شاید ایشان اینجور توجیه کنند که توجیه بدی هم نیست.

به هر حال ما که عقلائی می دانیم، در خطاب اول هم عقلائی می دانستیم، خطاب منفصل هم که دیگر کاملا عقلائی است. منتهی یک فرقی ما با آقای سیستانی داریم. آقای سیستانی میفرمایند در متساویین عقلائی نیست امرهای ترتبی. یک امر به جامع تخییری عقلائی است. هزار تا غریق است هزار تا امر ترتبی، این غیر عقلائی است. مولا یک أنقذ احدهم جعل می کند و می رود پی کارش. عقلائی این است دیگر. ما این را قبول نداریم. ما می گوئیم وقتی بنا شد خطاب مطلق باشد، اطلاقش فرض تزاحم را بگیرد، کاملا عقلائی است که یک قیدی به هر خطابی بزنند. یجب هذا إن لم تشتغل بواجب اهم أو مساو. عقلائی هم هست.

این راجع به مسلک سوم.

### مسلک چهارم باب تزاحم

مسلک چهارم باب تزاحم: که مسلک حضرت امام است، می فرمایند تزاحم مربوط می شود به حکم عقل در مرحله امتثال. اصلا خطاب تکلیف مطلق است. در باب تزاحم عقل است که دخالت می کند در مرحله تنجز. می گوید با وجود تکلیف اهم تکلیف مهم هست ولی منجز نیست.

آقای روحانی در منتقی الاصول هم همین مسلک امام ره را قبول دارد، ولی یک فرقی دارد با امام. امام می گوید تکلیف اصلا مشروط به قدرت نیست. اما منتقی الاصول می گوید تکلیف مشروط به قدرت بر ذات فعل هست. همانی که ما در دوره سابقه می گفتیم. تکلیف مشروط به قدرت بر جمع بین الامتثالین نیست.

حالا در بحث تزاحم خیلی با هم اختلاف پیدا نمی کنند. می شود حکم عقل در مرحله امتثال.

اقول: ما قبول داریم که تزاحم علی القاعده مربوط می شود به حکم عقل در مقام امتثال، ولی این مقیدهای لفظی را جوابی برایش پیدا نکردیم. ولذا بخاطر مقیدهای لفظی مسلک سوم را انتخاب می کنیم.

کلام واقع می شود در فرمایش حضرت امام در توجیه مسلک چهارم که بحث تمسک به خطابات قانونیه است. چون بحث خطابات قانونیه بحث مهمی است ما مطرح می کنیم، اشکالاتی که آقای وحید وآقای سیستانی بر این مسلک دارند و دفاع ما از این مسلک فی الجملة، انشاءالله در روزهای آینده مطرح خواهد شد.